

جمع پارک لاله چه پیامی داشت؟

یکشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۸

راوی

جمع اول ماه مه ۱۳۸۸ در پارک لاله تهران یکبار دیگر فرصتی را فراهم کرد تا نیروها و احزاب کمونیستی و تشکلات مستقل کارگری بتوانند در یک فضای سالم و پیشرو، ماهیت، اهداف و سیاستهای این حرکت را ارزیابی کرده و با جمعبندی از آن در یک پروسه دیالکتیکی روند و مسیر مبارزات طبقه کارگر را در راه کسب قدرت سیاسی و برقراری نظام سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا نه بعنوان پایان کار بل انتقالی که مقدمات زوال خود را تا جامعه کمونیستی سازماندهی میکند، شفاقت کنند.

برخی از افکار و رشکسته با فریادها و برچسبهای «ماجراجویی» سعی در پنهان کردن ماهیت سازشکارانه و معامله گرانه خود دارند و با بی اعتمادی و بی اعتنای به پتانسیل طبقه کارگر برای انجام وظیفه تاریخی اش، مدت‌هاست که به آرمان پرولتاریا پشت کرده و به ورطه احاطه کشیده شده اند، که امیدوارم در فرنستهای آینده بشود به طور مشخص این طیف را مورد بررسی قرار داده و پایه و اساس این موضع را در ارتباط با باورها و ذهنیات این تشکلات و نیروها تا حدی روشن کرد.

در مورد نحوه برگزاری، سازماندهی، نقاط ضعف و قوت این اقدام نکات فراوانی است که میتوان از آن یک جمعبندی مثبت بیرون کشیده و رفیق ارزشمند بهروز فرهیخته با نوشه مختصر و مفید خود مقدمات آنرا فراهم کرده است. اما من مایلم یک گام به پس گذاشته و قبل از آن، بحث را از زاویه دیگری یعنی اهداف و سیاستها بعنوان سکان و جهت دهنده مسیر و روند این عمل و یا هر پرایتیک هدفمند دیگری دامن زده تا جایگاه واکنشها و تحلیلهای مختلف ارائه شده را بهتر دریافته و نقش رفرمیسم که خود را در جنبش کارگری به شکل اکونومیسم ظاهر می‌سازد و سندیکالیسم و سندیکا را بهشت برین و خانه آخرت طبقه کارگر معرفی کرده و پرولتاریا را از قشر پیشرو و آگاه خود ترسانده و به انزوا می‌کشاند، بهتر درک کنیم و کشف کنیم که ما با چه مبنای دیدگاهی سر و کار داریم و آیا برخی از این پریشان نویسیها اصلاً مبنای کمونیستی دارند و ما با درک و جهان بینی یک فرد یا نیروی کمونیست روپرور هستیم؟

یکی از شگردهای اکونومیستها از دیر باز برهم زدن فرق "آگاهی و جنبش خودانگیخته و خودبخودی" با "آگاهی طبقاتی" بوده و با تمام نیرو تلاش می‌کنند که مبارزات رفاهی و اقتصادی کارگران را همان "جنبش سوسیالیستی" جلوه دهند و سندیکا و تشکلات مستقل کارگری را بعنوان عالیترین شکل مبارزاتی طبقه کارگر جایگزین حزب کمونیست کنند. "چه باید کرد" لینین نیز پاسخ مدونی به ماهیت این تفکرات سازشکارانه بود که اعتبار پیام خود را در امروز هر چه بیشتر به نمایش گذاشته و بساط معركه گیری این دلالان را بخوبی افشا می‌کند. لینین با صراحة اعلام می‌کند که آگاهی خودبخودی طبقه کارگر یک آگاهی بورژوا ای بوده و جنبش خود انگیخته او هنوز در چهارچوب نظام بورژوا ای است و برای سوسیالیستی شدن آن باید از چهار چوب خودبخودی خارج شود و خروج از این جاده نیز وظیفه نیروهای و فعالین پیشرو کمونیست است. اینجا دو مقوله کیفی متفاوت یکی آنچه که هست (آگاهی خودانگیخته و جنبش خودبخودی) و دیگری آنچه که باید بشود (آگاهی طبقاتی و جنبش سوسیالیستی) رو درروی هم قرار گرفته و عاقبت سرنوشت و ماهیت انقلابات سیاسی و اجتماعی را رقم می‌زنند همانطور که رودروی آنان در روند انقلاب بشویکی منجر به برقراری سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا شد.

طبقه کارگر ذاتاً کمونیست نیست و آگاهی سوسیالیستی ندارد و این آگاهی نیز از دل مبارزات رفاهی و اقتصادی برای شرایط بهتر استثمار حاصل نمی‌شود، به تنهایی فاقد توانایی زدودن افکار بورژوا ای و عقب مانده فئوپالی است و این در کشورهای عقب افتاده با حکومتها و دولتها استبدادی و ارتজاعی با بافتھای روستایی و نیمه روستایی و فرهنگ مذهبی خود را بیشتر نمایان می‌کند تا جائیکه مثلاً رهبران سندیکای ما برای اثبات حقانیت خواستهای خود به نقل و قول از امامان شیعه می‌پردازنند!! کشف مبارزات طبقاتی از معجزات مارکس نبود و قبل از او اقتصاد دانان و فیلسوفان بورژوا ای بدان نائل شده بودند. کشف توان و پتانسیل خفته در طبقه

کارگر، نقش رهبری و رسالت تاریخی او برای کسب قهر آمیز قدرت سیاسی در روند یک انقلاب توده ای و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تا جامعه بی طبقه همانا کشف بزرگ و قاعده اساسی بود که مارکس برای تعیین دوست و دشمنان پرولتاریا مشخص کرد، اصولی دیگری که هنوز با قدرت تمام اعتبار خود را دارا هستند و نقاب از چهره نا رفیقان بر میدارد.

"آگاهی طبقاتی" به پرولتاریا می اموزد که سرنوشت انقلاب عصر ما در قدرت رهبری او نهادینه شده است و تا زمانی که آنان این غول خفته را با پتک آگاهی طبقاتی بیدار نکنند هیچ انقلابی به سرنوشت نرسیده و نخواهد رسید و حداکثر بازیچه سیاستهای سرمایه و ابزار حل بحرانهای سرمایه داری میشوند. آگاهی طبقاتی به پرولتاریا می آموزد که طبقات استثمار گر دارای نیروهای سرکوبگر خود هستند که دولت بهترین و منسجمترین شکل و نهاد این اعمال قدرت در راستای منافع طبقاتی آنان در کنار آیدئولوژی بورژوازی سد محکمی را در برابر انقلابات سیاسی و اجتماعی قرار داده اند و بنابراین پرولتاریا هم باید به ارش و آیدئولوژی طبقاتی اش مسلح شود.

آگاهی طبقاتی به پرولتاریا میآموزد که در روند انقلابات اجتماعی کشورهای ستمدیده طبقات و اقسام و خیل عظیمی از تودهای غیر کارگر هم موجودند که تحت ستم دولتها سرمایه داری و بورکراتیک در بدترین شرایط موجود به ورطه فنا کشیده شده و از حامیان محکم پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی هستند. معطوف ساختن طبقه کارگر تتها به سرنوشت طبقه خود و مبارزه اقتصادی اش در واقع نقش رهبری را از او گرفته و اجازه نمیدهد که در مدرسه جنگ وظیفه تاریخی خود را تمرين کند.

آگاهی طبقاتی یعنی واقف شدن پرولتاریا به نقش "سیاست" و دولت بعنوان ابزار اعمال قدرت این یا آن طبقه و اینکه چرا ماهینا این دولتها و حکومتها «نه میخواهند و نه میتوانند» حتی کمترین خواستها و مطالباتشان را در چهارچوب قوانین بورژوازی و برای «شرایط بهتر استثمار» براورده کرده و در برابر خواستهای ابتدایی و حق طلبانه آنان با سرکوب به پاسخگویی میپردازند. آگاهی سوسیالیستی یک علم بوده و پرولتاریا خودبخود به این علم دست نمیابد و این علم هم از دل و مرکز نقطه استثمار و رابطه با سرمایه دار و کارفرما بیرون نمیاید. این علم را باید فرا گرفت و این فرآگیری هم به کمک و یاری حزب کمونیست قشر بیشروعی طبقه کارگر و از بیرون این معادلات به طبقه انتقال پیدا میکند و پرولتاریا را از یک نیروی بالقوه به یک رهبری بالفعل تبدیل می سازد. طبقه کارگر بدون شناخت کلیت ساختاری نظام سرمایه داری که خود فقط بخشی از آن است نمیتواند حتی خود را بشناسد. آگاهی طبقاتی سیوسیالیستی فقط شناخت و بررسی میکانیزم و دینامیزم سرمایه داری نیست بلکه یافتن راهها و روشهایی که قادر به تغییر و جایگزینی این فرایندها باشند. بقول مارکس وظیفه ما فقط تعریف جهان نیست بلکه تغییر آن است.

باید از این حضرات اکونومیست خجالتی و غیر خجالتی پرسید که چگونه طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری که بر اثر تقسیم کار فکری و کار بدی، در بعد فکری و ذهنی عقب نگاه داشته میشود و حیطه فعالیتهای از خود بیگانه شده او فقط عرصه بیرون کشیدن هرچه بیشتر ارزش اضافه است، در بطن این روابط و مناسبات پیچده و ستمگرانه میتواند از درون و نه از انتقال این علم از بیرون به این تحول و تکامل فکری برای رهبری جامعه برسد^{۹۴۹} جنیش طبقه کارگر نشأت گرفته از تضاد ذاتی سرمایه و کار است و خصلت ضد سرمایه داری هم دارد ولی هنوز ضد موجودیت نظام سرمایه داری نیست و این آنجیزی است که دقیقاً باید بشود. این دو مقوله کیفی متفاوتند و این حضرات سعی در مخدوش کردن آنها دارند. من مخالف مبارزات صنفی اقتصادی و رفاهی نیستم ولی چگونگی پیشبرد این مبارزات و سیاست حاکم بر آن نکته است که خط کمونیستهای انقلابی را از سازشکاران متایز میکند. اینکه این مبارزات را بعنوان مدرسه جنگی طبقه کارگر برای نبرد سرنوشت سازش در راه رهبری انقلاب و کسب قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا تلقی میشود یا بعنوان خود اهداف مبارزه^{۹۵۰}؟ اینکه پایه ها و اساس برنامه ریزی این حرکات بیانگر و پیام آور چه افقی برای طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان و ستمدیگان جامعه است؟ اینکه پتانسیل طبقه و نیروهای بالقوه انقلاب در روند بالفعل شدن به چه طبقه و سمتی خدمت میکند و چه کسانی از آن بهره میبرند؟ گمان میکنم یاد آوری تجربه شکست انقلاب ۵۷ کماکان بهترین مثال بوده و این، تأکید نیروهای انقلابی را برای مشخص کردن سیاستها، اهداف و دورنمای حاکم بر این همکاری و برنامه ریزی توجیه میکند. سیاستی که در اهداف و برنامه های خود اعتقادی به کسب قدرت سیاسی ندارد و مبارزه را فقط در چهار چوب اقتصادی و رفرمیستی مبیند طبعاً در برنامه ریزیهای خود و فعالیتهایش اهمیتی به این امر نداده و نسبت به آماده سازی طبقه توجه ای نمیکند. حساب کار کمونیستها از مشاطه گران فرصت طلب جداست و اهداف ما با اینان هیچ خوانایی ندارد. ما به طبقه کارگر میگوییم که برای رهایی از

استثمار و تمام روابط و مناسبات ستمگرانه باید از حوزه اقتصاد بیرون آمده با شهامت و آگاهی طبقاتی با رهبری کلیه طبقات زحمتکش و اقشار ستمدیده جامعه در روند یک نبرد قهر آمیز مباردت به کسب قدرت سیاسی کنند و ... ما به طبقه کارگر میگوییم که ایدئولوژی کمونیسم علم رهایی همه انسانها به بست توانای طبقه کارگر بوده و دانشی است که بدون آن امکان هیچ پیشروی مقدور نیست. ما به طبقه کارگر میگوییم که آنان بدون حزب پیشاهمگ خود قادر به در هم شکستن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی نیستند و فقط با تکیه بر تشکلات علی و قانونی در چهار چوب حکومتهای ارجاعی و سرکوبگر و در دایره فعالیتهای علنی نمیتوان به اهداف بلند مدت نزدیک شد. ما به طبقه کارگر میگوییم که وظیفه مرکزی طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست سرنگونی نظام و دولت حاکم و کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی است و این خود نیز مستلزم فائق آمدن بر عقب افتادگیهای ذهنی اوست.

«کمونیستها باید مبارزات روزانه طبقه کارگر را به کانال مبارزه انقلابی سیاسی علیه دولت بکشد. حزب کمونیست، ستاد فرماندهی انقلاب سیاسی طبقه کارگر است نه ستاد فرماندهی مبارزات رفاهی و اقتصادی کارگران. لین بارها بر این امر تأکید داشت که ، رهانی طبقه ستمکش فقط با انقلاب قهری و نابودی آن دستگاه قدرت دولتی که طبقه حکمران بوجود آورده امکان دارد و این یعنی مد نظر داشتن اهداف نهانی طبقه . برای آن باید شعار و تاکتیک و سیاست داشت و برایش نیروهای طبقه کارگر را سازماندهی کرد. عمل انقلابی معنا و مفهوم معینی دارد و با مقاومت عادلانه و مبارزه خودانگیخته روزمره قشرها و طبقات تحت استثمار و ستم مقاومت است . تئوري انقلابی برای پیشبرد عمل انقلابی، ضروري و غير قابل چشم پوشی است اما برای پیشبرد هر چه بهتر مبارزه اقتصادي کارگران نیازی به کمونیسم نیست. کار تئوري انقلابی، "منسجم کردن " جنبش اقتصادي طبقه کارگر نیست . این تئوري ابزاری است برای بیرون آوردن طبقه کارگر از "همان مبارزه اقتصادی" و سازمان دادن انرژی طبقه در مبارزه سیاسی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و برقراری دولت دیکتاتوری پرولتاریا. بخشی از تئوري انقلابی در این شعار فشرده شده که "بدون قدرت دولتی همه چیز توهمند است ". اما این قانونمندی ساده و بدیهی را هیچ اکونومیستی که روز و شب به تماسای آنچه جاری است و جنبش واقعا موجود مشغول است نمی تواند کشف کند . اکونومیستها نقش ایده و تئوري و آگاهی را تقریبا به صفر تنزل می دهند »

بر خلاف گرایش موجود در برخی از نیروهای چپ حرکت تاریخ بر روی یک خط مستقیم نبوده و و آکنده از فراز و نشیبهای ، پسگردها و پیشرویها است ، حرکتی مارپیچ و دیالکتیکی که تئوري و پراتیک مداما بر هم تأثیر گذاشته و همیگر را تولید و باز تولید میکنند و در نهایت در راستای منافع زحمتکشان مهر انقلابی یا ضد انقلابی میخورند. کمونیستها به سرنوشت از لی معتقد نبوده و معتقدند که ایده و تئوري و ذهنیت انقلابی میتواند و باید بر مسیر حوادث و رویدادها تأثیر گذاشته و آن را از فاز خودبخودی و دانی به مرحله هدفمند و عالی برساند و طبعاً خود نیز در قدمهای بعد تکامل پیدا کند اما حتی تجسم این تکامل بدون عمل و پراتیک انقلابی میسر نیست و ارمغانی جز بازیچه طبقات حاکم شدن برای پرولتاریا و زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه ندارد.

تلاش من بر این است که روش شود تئوري و ذهنیت فقط انعکاس مرده و ایستایی آنچیزی که هست نیست و برای ارتقاء به سطوح عالیتر باید هدفمند و با برنامه برای تغییر جهان در راستای اهدفمان مورد استفاده قرار گیرد. سیاستهای رهبری و راهبردی که در نهایت بدون در نظر گرفتن نیات و انگیزه های فردی ، ماهیت یک مجموعه یا تشکل یا اقدام را رقم میزنند. پس بهتر میبود که آقای رحمنی و اصغری بجای این توهمندی و به بیراهه رفتها به روش کردن مسائل عمیقتر و اساسی پرداخته و با کمک به یک جمعبندی صادقانه و علمی در راه روش کردن اهداف و سیاستها و همچنین تدارک و راهکردهای بهتر عملی ، به وظایف کمونیستی خود (نه ایلی طایفه ای و خانی) بپردازند.

در خاتمه باید گفت که این یک اقدام و تجربه ارزنده برای طبقه کارگر ایران بود که در واقع با صدای بلندی نیاز خود را برای تشکل آگاهانه و علم مبارزه با این دشمن غدار طبقاتی به گوش قشر پیشروی خود رسانید. کارد به استخوان کارگران رسیده و میخواهند معادلات موجود را بر هم زند ولی هنوز نمیداند چگونه؟ کلید حل این فقل تاریخی در دست نیروهای روشنگر طبقه است که در غالب حزب کمونیست وظیفه دارند این طبقه عظیم اجتماعی را هر چه بیشتر به ایدئولوژی خود مسلح کرده تا بتواند جامعه را در این مسیر دشوار و پر تلاطم که از دلالهای پر پیچ و خم جامعه سرمایه داری میگزند ، به اهداف نهایی خود برساند. مطمئن باشید که بر سر

هر پیچی یکی از این امامان "مارکسیست" به روز شده و سکولار زده، منظر فرصتی است تا نقش همیشگی و مخرب خود را در فیلمنامه های بانک جهانی و تجارت و یا صندوق بین المللی پول ، بازی کند تا روح اجداد گذشته خود را شاد کند.

« هر چه نفوذ رفرمیستی در بین کارگران قویتر باشد، طبقه کارگر ضعیفتر، وابستگیش به بورژوازی بیشتر، و بی خاصیت کردن اصلاحات با نیرنگهای مختلف، برای بورژوازی آسانتر خواهد بود. هر اندازه که جنبش طبقه کارگر مستقلتر، اهدافش عمیقتر و وسیعتر، و از کوتاهی رفرمیستی آزادتر باشد، ابقا و بهره برداری از بهبودها برای کارگران آسانتر خواهد بود... در اروپا، رفرمیسم در واقع به معنی ترک مارکسیسم و نشاندن "سیاست جامعه- دوست" بورژوازی بجای آن است. در روسیه، رفرمیسم انحلال طلبان، معنایش فقط این نیست، معنایش نابود کردن سازمان مارکسیستی و وداع با وظایف دمکراتیک طبقه کارگر است، معنایش جایگزین کردن سیاست لیبرال- کارگری بجای آنها است. » و ا. لنین/ مارکسیسم و رفرمیسم

باید به این هشدارها و سیگنالها توجه شود، تاریخ و قطار انقلاب منظر ما نمیماند همانطور که سال ۵۷ نماید.

راوی